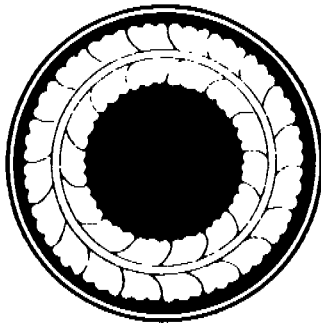


زبان گفتاری و زبان نوشتاری

در طی سالهای اخیر داریم از زبان نوشتاری دور و به زبان گفتاری منتقل می شویم

نجف دریابندری

این مقاله بیشتر طرح خام و ساده يك مساله در ارتباط با وجوه مختلف ترجمه است، ترجمه نوشتاری و ترجمه از طریق دوبله فیلم ها، گفتارهای تلویزیونی و زبان ساده مطبوعات. شاید آقای دریابندری بعدها این وجوه را از هم جدا کنند و به هر يك جداگانه بپردازند.



تفاوت میان زبان گفتار و زبان نوشتار در زبان های دیگر هم وجود دارد. از این لحاظ همه این زبانها کم یا بیش در نوعی مرحله دو زبانگی به سر می برند. تحول زبان هم ظاهراً به همین ترتیب پیش می آید. امروز انگلیسی زبانها زبان شکسپیر و مارلو را درست نمی فهمند، چون در زبان آنها تحول واقع شده است. یعنی يك شکل از زبان عمومیت پیدا کرده است و شکل دیگری کم و بیش فراموش شده. در مورد زبان فارسی این تحول هنوز کامل نشده است. نه این که واقع نشده باشد، بلکه کامل نشده است. ما هنوز شعر سعدی و فردوسی را به قول خود سعدی «همچون شکر» می خوریم، چون که زبان آنها هنوز فراموش نشده است. ولی من فکر می کنم روزی خواهد رسید که فهم زبان سعدی و فردوسی برای فارسی زبانها همان قدر دشوار باشد که فهم زبان شکسپیر و مارلو برای انگلیسی زبانهای امروز. نسل قدیم غالباً شکایت می کند که نسل جدید زبان ادبی را نمی فهمد. این حرف پر بیراه نیست. اما این مشکل فقط به علت «بیسوادی» نسل جدید نیست، این نشانه

ما فارسی زبانها اصولاً با دو زبان متفاوت سرو کار داریم، و در واقع می شود گفت که از این حیث در نوعی مرحله دو زبانگی سیر می کنیم. مرحله دو زبانگی هم غالباً مرحله انتقال از يك زبان به زبان دیگر است. ما به سرعت داریم از آنچه اسمش را زبان نوشتار گذاشتیم به زبان گفتار منتقل می شویم. از آنجا که ما هر دو زبان را می دانیم، غالباً متوجه دامنه تفاوت های این دو زبان نمی شویم. برای کسی که فقط یکی از این دو زبان را بلد باشد تفاوت کاملاً محسوس است. یکی از دوستان من زن فرانسوی داشت و این خانم گفتگوی فارسی را خوب یاد گرفته بود و راحت حرف می زد، ولی سواد فارسی نداشت. بعد که خواست سواد فارسی هم یاد بگیرد، همین که اولین جمله های کتاب درسی ابتدایی را خواند فریاد زد «این یه زیون دیگه ست!» از طرف دیگر می دانیم بسیاری از شرق شناسان زبان و ادبیات فارسی را از روی کتاب یاد می گرفتند و متون ادبی را تصحیح و تفسیر می کردند، ولی از گفتگوی روزمره مردم چیزی دستگیرشان نمی شد.

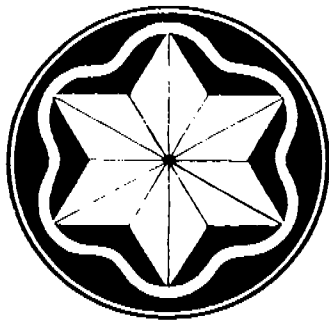
دو زبان نوشتار و گفتار هر کدام قواعد و نوامیس خاص خودشان را دارند، منتها در این مرحله‌ای که ما هستیم حد و مرز آنها روشن نیست و در همدیگر تداخل می‌کنند. تفاوت‌های این دو زبان از دو نوع است.

یکی تفاوت در تلفظ کلمات است، مثل «نان» که می‌شود «نون»، یا «می‌گویم» که می‌شود «می‌گم». تفاوت دیگر، که کمتر به آن توجه داریم ولی به نظر من مهم‌تر است، تفاوت در یافت عبارت است، یا به اصطلاح در تألیف کلام. تلفظ مسأله مشکلی نیست. هر کسی می‌تواند «نان» را «نون» و «می‌گویم» را «می‌گم» بکند. ولی تألیف کلام در زبان گفتار هنجارهای دیگری دارد، و مقداری از مشکلات ناشی از این است که ما همان هنجارهای زبان نوشتار را در زبان گفتار جاری می‌کنیم، و در نتیجه چیز ناهنجاری از کار در می‌آوریم. مثلاً به این جمله ساده توجه کنید: «برخیزید و دستتان را به من بدهید.» حالا اگر ما بخواهیم این جمله را به زبان گفتار ترجمه کنیم، ترجمه ما چند صورت ممکن است پیدا کند. یکی این که فقط تلفظ کلمات را دستکاری کنیم و با یافت یا تألیف کلام کاری نداشته باشیم. در این صورت جمله ما می‌شود: «برخیزین و دستتونو به من بدین.» دوم این که فعل «برخیزید» را که در زبان گفتاری متروک شده عوض کنیم، ولی باز در یافت عبارت دست نبریم. یعنی بگوییم «پاشین و دستتونو به من بدین.» سوم این که جمله را هم از حیث کلمات و تلفظ و هم از حیث یافت دیگرگون کنیم. در این صورت می‌گوییم «پاشین، دستتونو بدین من.» (البته این ممکن است صورتهای دیگری هم پیدا کند، که حالا به نظر من نمی‌رسد.) به نظر من صورت اول به کلی ناهنجار است. چون نه تنها یافت عبارت یافت گفتار نیست، بلکه فعل «برخیزید» که در زبان گفتار کمتر شنیده می‌شود - یا اصلاً شنیده نمی‌شود - با یک تصرف مکانیکی به صورت «برخیزین» در آمده، و نویسنده گمان کرده است که ترجمه از زبان گفتار به زبان نوشتار همین تصرف مکانیکی است.

اما این کاری است که گمان می‌کنم کمیوتر بهتر از آدمیزاد می‌تواند انجام بدهد. صورت دوم هم زیاد بهنجار نیست، چون در این صورت فقط فعل ناهنجار «برخیزین» عوض شده است و یافت عبارت همان است که بود. درباره‌ی او بعد از این فعل بحث نمی‌کنم، چون ممکن است پای سلیقه به میان بیاید. همین قدر می‌گویم سلیقه من این است که این واو هم حذف بشود. اما در صورت سوم هنجارهای کاملاً متفاوتی جاری است. این زبان گفتار است، و اگر درست باشد که واقعیت زبان آن صداهایی است که از دهان گوینده

بیرون می‌آید، نه آن علائم و آثاری که روی کاغذ ثبت می‌شود، می‌بینیم - یا درحقیقت می‌شنویم - که میان صورت نوشتاری و صورت گفتاری این جمله ساده چه تفاوت‌های بارزی وجود دارد.

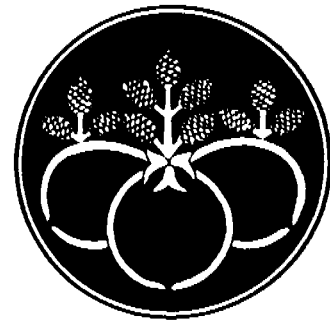
تحول به معنای گسترش زبان گفتار و عقب نشینی زبان نوشتار در همه زبانها همیشه جریان دارد، و زبان فارسی هم طبعاً از این قاعده مستثنا نیست. بنابراین صحبت از این نیست که حالا ناگهان تحول خاصی در زبان ما واقع شده باشد. تحول در زبان ما همیشه



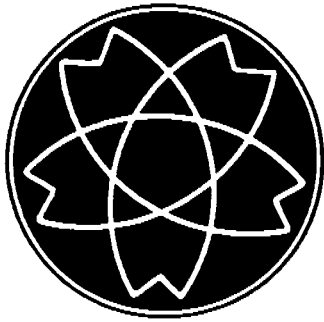
جریان داشته است. منتها احساس من این است که ما حالا داریم به یکی از مقاطع این تحول نزدیک می‌شویم. این مقطع شاید هنوز چند نسل از ما فاصله داشته باشد، ولی به هر حال در راه است. اما این که جریان اخیر از کجا شروع شده است، شاید این پرسش جواب کما بیش منجزی هم داشته باشد، منظورم این است که شاید بتوانیم بگوییم که این تحول از کی و در کجا در ادبیات ما بازتاب پیدا کرده و روی کاغذ ثبت شده است. من گمان می‌کنم از تلاشهای جسته گریخته دهخدا در ایام انقلاب مشروطه که بگذریم، پس از شهریور ۲۰ است که زبان توده مردم ایران در ادبیات ضبط می‌شود. این نکته هم در ضمن قابل توجه است که در هر دو مورد، این جریان با افزایش فعالیت توده مردم در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی همراه بوده است. سنت جدید ادبیات فارسی البته با صادق هدایت شروع می‌شود و نمایندگان واقعی توده مردم ایران سرو کله‌اشان برای اولین بار در آثار هدایت پیدا می‌شود. ولی هدایت با آنکه زبان زنده را از دهن مردم می‌گیرد و روی کاغذ می‌آورد، صدای مردم را به صورت فونتیک ضبط نمی‌کند. مثلاً مشدی شهباز در داستان «محلل» در جواب امیرزایدالله که گفته است «خیر و برکت از همه چیزها رفته» می‌گوید «قریان دهننت.

انگار دوره آخر زمان است.» نمی گوید «قربون دهننت، انگار دوره آخر زمانه». در آن روزهایی که هدایت داستان‌های کوتاهش را می نوشت هنوز ضبط کردن صدای مردم به این صورت رسم نشده بود. این کار را به طور جدی اولین بار صادق چوبک در داستان‌های «خیمه شب بازی» کرد. و باید بگویم که با حساسیت و ظرافت غربی هم این کار را کرد. چوبک در یکی دو تا ترجمه‌ها باز همین کار را کرده بود. یکی نمایشنامه‌ای بود از یوجین اونیل به اسم «پیش از ناشتایی» که در مجله «سخن» چاپ شد، و یکی هم داستان کوتاهی بود به اسم «کارگر بیمار» از دی اچ لارنس، که در مجله «مردم ماهانه» چاپ شد.

در این ترجمه‌ها آدم‌های داستان برای اولین بار به زبان گفتار فارسی حرف می زدند. این کار کاملاً تازه یا می شود گفت انقلابی بود و فوراً رسم شد. من فکر می کنم تأثیرش دست کم در خوانندگانی مثل من قابل مقایسه بود با وقتی که مردم برای اولین بار فارسی ساده و عادی را از زبان بازیگران فرنگی روی پرده سینما شنیدند. از آن به بعد نویسندگان و مترجمان بسیاری از این رسم پیروی کرده‌اند، از جمله خود من. ولی مشکل اینجاست که همه نویسندگان و مترجمان گوش حساس صادق چوبک را نداشتند، و در این سالهایی که از شروع این حرکت می گذرد مقدار زیادی گفتار ناهنجار نوشته و ترجمه شده است. اشکال غالب این گفتارها، همان طور که قبلاً گفتم، این است که نویسندگان یا مترجم



طرز برخوردش - یا به اصطلاح جدیدتر رهیافتش - به زبان گفتار نوعی رهیافت مکانیکی است. یعنی فکر می کند همین قدر که «نان» را به «نون» مبدل کند و «می گویم» و «می روم» را به «می گم» و «می رم»، زبان گفتار به دست می آید، و حال آن که در واقع فقط گفتار ناهنجار به دست می آید، و گاهی هم خیلی ناهنجار. در جریان ترجمه خواه ناخواه مقداری عناصر خارجی وارد زبان دوم - یا به اصطلاح زبان مقصد - می شود، و به همین جهت

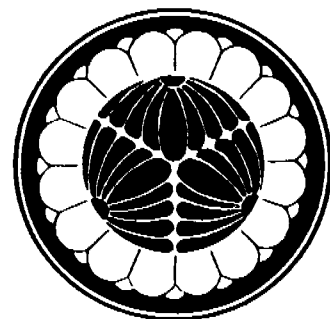


وقتی در يك دوره‌ای ترجمه زیاد صورت بگیرد، این خودش می تواند یکی از موجبات تحول باشد. دوره ما يك چنین دوره‌ای است. آن تحول یا دست کم دیگرگونی‌هایی که به این ترتیب بر اثر ترجمه آثار خارجی پیش می آید به خودی خود چیز بدی نیست، و حتی تجربه تاریخی نشان می دهد که این جریان چه در زبان خود ما و چه در زبان‌های دیگر، باعث باروری زبان و فرهنگ می شود. ما در همین زمانه خودمان شاهد همین باروری هستیم. زبان ما از لحاظ قدرت بیان و ورزیدگی در زمینه‌های ادبی و فلسفی و علمی و غیره امروز با چهل، پنجاه، یا صد سال پیش قابل قیاس نیست. بدون شك یکی از موجبات این پیشرفت سبیل ترجمه‌هایی است که در این مدت از زبان‌های دیگر به درون زبان و فرهنگ ما جاری بوده است. این از فواید ترجمه است. اما ترجمه مشکلاتی هم پیش می آورد چون که اینجا مسأله درست و نادرست در زبان پیش می آید. اهل دستور زبان همان طور که از اسمشان پیداست وظیفه خودشان می دانستند که به مردم دستور بدهند که این طور حرف بزنند و آن طور حرف نزنند، یا ننویسند. اما زبان شناسان جدید می گویند زبان شناسی مثل سایر علوم علمی است توصیفی، یعنی کارش این است که واقعیت زبان را تحقیق و توصیف کند، نه این که بگوید این شکل بیان درست است و آن شکل بیان غلط در واقع می شود گفت که زبان شناسی جدید مفاهیم درست و غلط را از بحث زبان کنار گذاشته و به جای اینها با مفاهیم رایج و غیر رایج کار می کند. به این ترتیب آن چیزی که سابق به اسم «غلط مشهور» شناخته می شد، از لحاظ زبان شناسی دیگر غلط محسوب نمی شود. این هم يك شکل بیان رایج است، گیرم هنوز در محافل ادبا و فضلا پذیرفته نشده است.

در جریان ترجمه، و مخصوصاً ترجمه گفتار، همیشه مقداری اشکال بیان تازه وارد زبان می شوند و بعضی از آنها هم رواج پیدا می کنند. بنابراین اگر صرف رواج ملاک باشد، به هیچ کس هیچ ایرادی

نمی شود گرفت، چون حتی اشکالی که هنوز رایج نشده اند هم ممکن است روزی رایج بشوند. از این گذشته، بعضی از اشکال بیان، یا حتی نحوه های تألیف کلام که از زبان های خارجی وارد می شوند مسلماً مورد احتیاج ما هستند و بنیة زبان ما را تقویت می کنند. در يك قرن اخیر مقدار زیادی از این عناصر خارجی وارد زبان ما شده اند، و خود این امر یکی از موجبات پیشرفت زبان ما بوده است. برای مثال، وقتی که من می گویم من در اینجا «به عنوان مترجم» دارم حرف می زنم، چه بسا توجه نداریم که این عبارت «به عنوان» ترجمه از يك عبارت فرنگی است، که خیال نمی کنم که از شصت هفتاد سال به آن طرف در زبان فارسی به گوش می خورد. و شاید در روز هـ... ای اول که از قلم مترجمی جاری شده مخالفان سرسختی هم داشته است، و گویا هنوز هم دارد. ولی واقعیت این است که در بحث های علمی و فلسفی و امثال این ها ما به این عبارت سخت احتیاج داریم، و آنچه پیش از این در این قبیل مواضع به کار می رفته، مثل «فی حیث» و «به اعتبار» و غیره جواب این احتیاج را نمی داده، و به همین دلیل عبارت «به عنوان» با آن که داد می زند ترجمه از زبان خارجی است جای خودش را باز کرده است. ولی خود من که در مورد «به عنوان» این جور سعه صدر نشان می دهم در برابر بسیاری از اشکال و انحای بیان دیگری که از زبان های خارجی ترجمه می شوند - به خصوص در این ایام از زبان انگلیسی - سخت می ایستم و می خواهم این ها را از ساحت مقدس زبان فارسی بیرون بیندازم. این البته تعارض آمیز به نظر می رسد، ولی واقعیت همین است. من و امثال من ممکن است در تلاش بر ضد بعضی از این اشکال بیان شکست بخوریم، و مسلماً در بعضی موارد شکست هم خواهیم خورد.

در این بحثی نیست. آن وقت نسل بعدی اشکال بیان فاتح را می پذیرد، همان طور که ما حالا عبارت «به عنوان» را پذیرفته ایم، و علم زبان شناسی هم این واقعیت را تصدیق می کند. آن وقت آن عنصر خارجی دیگر «عنصر نامطلوب» نخواهد بود و در واقع باید گفت مقدمش گرامی است.



اما معنای مواضع زبان شناسی جدید این نیست که بر سر رد و قبول اشکال تازه بیان که از سرزمین های دیگر وارد زبان فارسی می شوند مناظره و مناظره ای در نمی گیرد، یا اصولاً نباید در بگیرد. این کش مکش ها عملاً واقع می شوند، و در واقع یکی از کارهای علم زبان شناسی توضیح و تمشیت همین کش مکش ها است.

در سالهای اخیر این نوع کش مکش میان عناصر مهاجم و عناصر محافظه کار در زبان ما مدام جریان داشته است. یکی از واسطه های بسیار مؤثر در انتقال اشکال بیان بیگانه به زبان ما فیلم های دوبله شده بوده اند. چند سال بعد از انتشار اولین نمونه های زبان گفتار در مطبوعات ما این فیلم های دوبله شده به بازار آمدند. در ابتدا که فیلم فقط برای نمایش روی پرده سینما دوبله می شد کیفیت زبان گفتار در فیلم ها غالباً بهتر از کیفیت این زبان در کتابهای ترجمه شده بود. علتش هم گمان می کنم این بود که دوبله کنندگان فیلم سروکارشان با زبان در عمل بود، نه روی کاغذ یعنی اگر گفتگو به اصطلاح در دهان نمی چرخید ناچار باید در آن دست می بردند تا گوینده بتواند آن را راحت ادا کند. اما بعد که تلویزیون هم به میدان آمد و دوبله کنندگان باید خوراک این ازدهای سیری نشناس را تهیه می کردند رفته رفته وضع دیگری پیش آمد، چون مقدار خوراک تلویزیون به اندازه ای بود که مجالی برای خوب و بد کردن و برای تجلی ذوق و سلیقه باقی نمی گذارد. در شرایط جدید نه تنها ممکن بود آدم های بی قریحه یا خام طبع به کاری بپردازند که اساساً قریحه سرشار و طبع پخته می خواهد، بلکه آدمهای با قریحه و کار کشته هم چه بسا که از خط خودشان خارج می شدند. به این ترتیب بود که سیل عبارت های ناقص و بد ساخت و اشکال بیان بیگانه و هضم نشده در زبانهای دیگر، به خصوص انگلیسی امریکایی، به زبان فارسی جاری شد و يك نوع زبان گفتار قلبی و گوش خراش در فیلمها به وجود آمد که از آنجا طبعاً به نشریات و کتابها هم سرایت کرد. در این زبان بعضی از ابزارها و ساختارهای کارآمد زبان گفتار فارسی فراموش شد و بسیاری از اشکال ناهنجاری که امروز به گوش می خوردند در زبان ما جاری شدند. يك نمونه از ابزارهای فراموش شده ما تمایز ضمیر متصل و ضمیر منفصل است. در زبان ما هر کدام اینها کاربردهای خاص خودشان را دارند. در انگلیسی چنین تمایزی میان ضمیر نداریم، و به این دلیل است که در ترجمه های شتاب زده این تمایز رفته رفته دارد فراموش می شود. برای مثال به این گفتگوی کوتاه توجه کنید:

اولی - «فلانی رو می شناسی؟»

دومی - «بله می شناسم.»

اولی - «خوب می شناسیش؟»

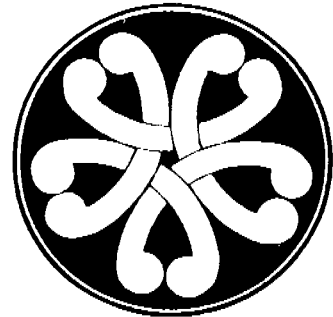
دومی - «بله، خوب می شناسمش.»

این شین آخر ضمیر متصل است. ولی ما يك ضمير منفصل «او» هم داریم، که در ترجمه ها و غالباً جای ضمیر متصل را می گیرد و در نتیجه دو سطر آخر آن گفتگو به این صورت در می آید:

اولی - «اونو خوب می شناسی؟»

دومی - «بله، اونو خوب می شناسم.»

این يك شكل بیان غیر فارسی است که به واسطه ترجمه های شتاب زده و بد در زبان فارسی راه پیدا کرده است. حالا چون تمایز «می شناسمش» و «اونو می شناسم» قدری تاریک شده، شاید لازم باشد یاد آوری کنیم که منظور این نیست که «اونو می شناسم» غلط



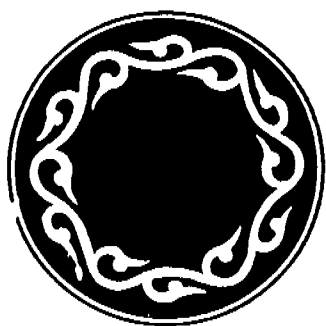
است، منظور این است که کاربرد «اونو می شناسم» چیز دیگری است. اگر شما به شخصی اشاره کنید و از کسی بپرسید: «تو اینو می شناسی؟» آن کس ممکن است در جواب بگوید: «نه، من اینو نمی شناسم، اونو می شناسم» حالا شما اگر بپرسید: «اونو خوب می شناسی؟» آن آدم ممکن است بگوید: «بله، خوب می شناسمش.» اگر به جای این جمله آخر گفت: «بله، اونو خوب می شناسم»، بدانید که منظور شما متمایز کردن «اون» از «این» است که قبلاً نشانش داده بودید. اگر این تمایز مورد نظر او نباشد، معنی اش این است که زبان این آدم تحت تأثیر زبان فیلم های دوبله شده و ترجمه های بد دقت و حساسیت خود را از دست داده است.

حالا که صحبت از «این» و «آن» شد بد نیست به این نکته هم اشاره بکنم که کاربرد این دو کلمه در زبان انگلیسی و فارسی با هم فرق دارند. یعنی در بسیاری از مواردی که انگلیسی زبانها «آن» می گویند، ما فارسی زبانها «این» می گوئیم. مثل «این چی بود گفتی؟» ما نمی گوئیم «اون چی بود گفتی»، مگر در فیلم های دوبله شده و ترجمه های بد. در يك فيلم وسترن، مثلاً شما می بینید يك نفر به نعشی که پیش پایش افتاده اشاره می کند و از طرف مقابلش می پرسد: «اون کیه؟» در حالی که فارسی زبان طبیعتاً می گوید «این کیه؟» این جا پیداست که مترجم به متن چسبیده، غافل از این که وقتی این گفتار با تصویر همراه بشود، این «اون» به گوش آدم فارسی زبان خیلی ناهنجار می آید. اینها البته فقط نمونه هایی است از موارد فراوانی که در جریان ترجمه اشکال غیر فارسی وارد زبان ما می شود. این موارد را به تفصیل نمی شود ذکر کرد، ولی به طور گذران بد نیست به یکی دو مورد دیگر هم اشاره کنم. مثل آوردن واو عطف زاید. ما در زبان خودمان مثلاً می گوئیم «رفتم تو اتاقش، دستشو گرفتم، آوردمش بیرون». در زبان ترجمه ای این عبارات را غالباً با واو عطف به هم وصل می کنند یعنی می گویند «رفتم تو اتاقش و دستشو گرفتم و آوردمش بیرون». حالا اگر به جای ضمیر متصل ضمیر منفصل هم به کار ببرند، می توانید تصور کنید که مطلب به چه شکلی در می آید. از طرف دیگر، در فارسی واوهایی داریم که در ترجمه غالباً حذف می شود. مثلاً اگر شما از من بپرسید که امروز ناهار چی خوردی، من ممکن است بگویم «نون و پنیر و انگور خوردم». اما مترجم گفتار وقتی نظیر این جمله را می خواهد ترجمه کند، به پیروی از سیاق کلام فرنگی واو اول را حذف می کند. مثلاً می بینیم شخصی که نان و کره و مربا خورده است، می گوید «نون، کره و مربا خورده ام». تازه این حذف باعث می شود که گوینده هم واو میان کره و مربا را به شکل مستقل، یعنی بافتحه، ادا کند. هر کسی که به وزن و آهنگ زبان فارسی آشنا و دلبسته باشد از شنیدن این نحوه بیان چندشش می شود. داستان آن «يك» فرنگی هم که به طور مکانیکی از زبان خارجی به فارسی نقل می شود به اندازه کافی معروف است. این روزها اگر از کسی بپرسید تو چه کاره ای، به جای آن که بگوید مثلاً من نجارم یا آموزگارم یا بیکارم، غالباً می شنویم که می گوید «من یه نجارم» یا «من یه آموزگارم»، یا حتی «من یه بیکارم». کار این «يك» فرنگی به جاهای خیلی باریک کشیده، به طوری که در میان اهل قلم باعث نوعی واکنش شده است، یعنی بسیاری از نویسندگان و مترجمان به قیمت چسباندن نوعی یای وحدت بسیار نچسب به اسم جمله از به

کار بردن «يك» پرهیز می کنند! ولی این البته بحث دیگری است، که بهتر است واردش نشویم.

شخصیت های متفاوت طبعاً به زبان های متفاوت حرف می زنند و آدم روستایی بی سواد و معلم ادبیات و عالم روحانی و مهندس دانشگاه دیده زبانشان هم از حیث دایرة لغات - با و ازگان، به اصطلاح - و هم از حیث تألیف کلام فرق می کند و این فرق در متن اصلی رمان یا فیلمی که ما می خواهیم ترجمه کنیم کاملاً پیداست. مترجم باید اولاً این تفاوت ها را حس کند. و ثانیاً نظیرشان را در ترجمه خودش به وجود بیاورد.

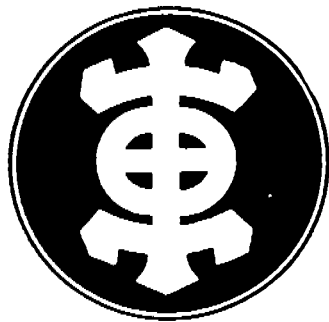
نمی توانستیم در بیاورم. به نظر خودم، این یکی از بهترین کارهایی است که از زیر دست من درآمده. برای ساختن زبان و بیان این پیرزن الگوی من يك زن اصفهانی بود که وقتی من بچه بودم در همسایگی ما زندگی می کرد و آن موقع چندان پیر هم نبود، ولی مثل قهرمان بکت دائم غر می زد و به مردم ایراد می گرفت. نمونه دیگر فیلم لئوناردو داوینچی بود. گفتار این فیلم را من ترجمه کردم، و در بعضی موارد برای این که حالت کهنگی زبان دربار فلورانس را نشان بدهم قدری به زبان دربار قاجار که توی یادداشتها و سفرنامه های آن دوره می بینیم، متمایل شدم -



اما این که این تفاوتها چگونه به وجود می آیند، باید گفت هر کسی روش خاص خودش را دارد ترجمه کردن به زبان های متفاوت هم مثل نوشتن به زبانهای متفاوت نوعی آفرینش هنری است، که بالهام گرفتن از واقعیت صورت می گیرد. گوش و حافظه ابزار کار نویسنده و مترجم است - به خصوص نویسنده و مترجم زبان گفتار. ما در زندگی روزانه با انواع و اقسام آدمها رو به رو می شویم - با راننده تاکسی، با پیرمرد متشخص، با پیرزن غرغرو، با گدای حرفه ای... اینها هر کدام به زبان خاص خودشان حرف می زنند، که ما به خاطر می سپاریم و به موقع خودش الگوی کار ما واقع می شوند. بنابراین اگر دنبال راز کار هستید، راز کار این است که گوشمان را تیز کنیم ببینیم مردم چه جور حرف می زنند. من يك وقت يك نمایشنامه رادیویی از ساموئل بکت ترجمه کردم به اسم «همه افتادگان». آدم اصلی این نمایشنامه يك پیرزن دوبلینی است که از خانه اش به طرف ایستگاه راه آهن راه می افتد و توی راه به چند تا آدم دیگر بر می خورد، و هی غر می زند. ترجمه این نمایشنامه را من ناچار شدم قدری آزاد بگیرم، چون اصلش رنگ تند محلی دارد که به فارسی در نمی آید - یا دست کم من

این موضوع تفاوت لحن نکته ای را در مورد طرز ادای زبان گفتار به یاد می اندازد برای مثال در زبان گفتار، به خصوص در لهجه جاری تهرانی معمولاً می گوئیم «بیژن پسر زرنگیه»، یا «فلانی مرد خوبیه»، نمی گوئیم «پسر زرنگیست»، یا «مرد خوبیست». این طرز جاری ظاهراً مربوط به زبان طبقات پایین جامعه بوده است که حالا عمومیت پیدا کرده و آن شکل دیگر را تقریباً به کلی کنار زده. ولی من فکر می کنم میان طبقات بالاتر و با فرهنگ تر تهران آن شکل دیگر جاری بوده است، و حتی هنوز هم آن شکل جسته گریخته از زبان باقی مانده های خانوادگی قدیمی و فضلا و ادبا شنیده می شود. موقعی که همان فیلم لئوناردو داوینچی دوبله می شد من توصیه کردم که خود لئوناردو این طور حرف بزند - یعنی مثلاً بگوید «این تابلو قشنگیست»، نه «تابلو قشنگیه». ولی گوینده ای که به جای لئوناردو حرف می زد در عمل به این نتیجه رسید که ادای این طرز گفتار برایش راحت نیست و همان شکل جاری را اختیار کرد. این یکی از بهترین گویندگان دوبلاژ بود، که می توانست انواع کاراکترها را با صدای خودش بسازد، ولی گفتن «اینطور نیست» به جای «اینطوریه» برایش مشکل بود، چون که آن

تماشا کردن دارد به سرعت جای خواندن را می‌گیرد. این چیزی است که در همه جای جهان دارد روی می‌دهد و خاص جامعه ما هم نیست. بنابراین برای نسلهای آینده اهمیت آنچه از رادیو و تلویزیون به گوش و چشم می‌رسد شاید بیش از آن مطالبی باشد که لای اوراق کتابها و نشریات چاپ می‌شود. با این حال در سالهای اخیر در این زمینه‌های شنیداری و دیداری نه تنها پیشرفتی صورت نگرفته بلکه مسایل تازه‌ای هم اضافه شده است. مثلاً فیلم یا سریال تلویزیونی درباره زندگی مردم جنوب و سواحل خلیج فارس می‌سازیم، ولی لهجه‌های این مردم را مطالعه نمی‌کنیم و گویندگان را و می‌داریم با يك لهجه به کلی ساختگی یا به اصطلاح «من در آوردی» به عنوانی مردم جنوب حرف بزنند، به طوری که از شنیدن آن مو به تن هر آدم جنوبی سیخ می‌شود. این مساله البته منحصر به لهجه جنوبی نیست، بلکه در سایر لهجه‌ها هم پیش می‌آید؛ لهجه جنوبی را من به این دلیل مثال زدم که خودم با آن آشنا هستم و یکی از کسانی که گفتم مو به تنشان سیخ می‌شود



شکل دارد فراموش می‌شود، یا در واقع فراموش شده است. لهجه اعیانی تهران دیگر خیلی کم به گوش می‌خورد. آنچه امروز ما اسمش را لهجه تهرانی می‌گذاریم در واقع ملغمه‌ای است از لهجه‌های پایین شهر، که ظاهراً عنصر مسلطش هم لهجه چاله میدانی است. البته خیلی طبیعی است که لهجه توده مردم تهران به صورت لهجه عمومی در بیاید، وی من فکر می‌کنم هنرمندان دوبلاژ و تئاتر و سینما وظیفه دارند تنوع لهجه را حفظ کنند، نه آن که مثلاً به جای امین السلطان اتابک با لهجه بار فروش میدان امین السلطان حرف بزنند.

به نظر من لهجه‌های مردم فرهیخته تهران هنوز به کلی از میان نرفته است، این لهجه‌ها را زن‌های مسن خانواده‌های قدیمی خیلی بهتر از مردها حفظ کرده‌اند، چون زن‌ها اصولاً کمتر از مردها با بیرون از محیط خانه و خانواده آمیزش دارند. من هیچ بادم نمی‌رود چندین سال پیش خانم مرحوم آشتیانی نقاش معروف شاگرد کمال‌الملک، در تلویزیون درباره شوهرش چند دقیقه حرف می‌زد. من در آن چند دقیقه از شیرینی کلام و اصالت لهجه آن خانم سرمست شدم، نمی‌دانم ایشان هنوز در قید حیات است یا نه. در هر حال مایلم نسبت به ایشان و امثال ایشان ادای احترام و ادب بکنم.

اصلاً چرا راه دور برویم، يك نماینده دیگر لهجه اصیل تهرانی همین آقای مهندس مهدی بازرگان است که در ایام دولت موقت هفته‌ای يك بار در تلویزیون يك ساعتی حرف می‌زد. بازرگان گویا ترك فارس شده است، و همانطور که از اسمش هم پیداست از خانواده بازاری است، نه اعیان. ولی لهجه بازاری اصیل هم شیرینی خاص خودش را دارد. در هر حال بازرگان فارسی را با لهجه خیلی زیبایی حرف می‌زند که به نظر من قابل توجه هنرمندان دوبلاژ و تئاتر و سینما است. بازرگان مسلماً تنها نماینده نسل و طبقه خودش نیست. من خیال می‌کنم این نسل هنوز از میان نرفته است، نمایندگان هنوز در گوشه و کنار هستند و حرف می‌زنند. وظیفه هنرمندی که مثلاً می‌خواهد نقش يك همچو آدمی را بازی کند این است که در این گوشه و کنارها کندوکاو کند. همان طور که برای بازسازی طرز لباس و آرایش سر و صورت و اتاق و باغ و غیره مطالعه می‌کنیم، بازسازی لهجه آدم‌ها هم محتاج مطالعه و تحقیق است. این‌ها هنوز هم شدنی است.

درباره اهمیت نقش هنرمندان دوبلاژ و سینما و تئاتر در پرورش و احیانا انحطاط زبان گفتار هر قدر تأکید کنیم زیاد نخواهد بود. با گسترش وسایل ارتباط سمعی و بصری - یا به اصطلاح جدیدتر و شاید بهتر شنیداری و دیداری - گوش دادن و

خود منم! اما از مسأله لهجه‌ها گذشته، در امر دوبلاژ فیلم‌های خارجی به طور کلی این مشکل وجود دارد که در سال‌های اخیر کارمزد هنرمندان این رشته نه تنها به تناسب افزایش هزینه‌ها بالا نرفته بلکه شاید به انهای گوناگون پایین هم آمده است. نتیجه این است که کار دوبلاژ باید خیلی به سرعت و به طور مکانیکی انجام بگیرد و فرصت تأمل و بیرون آمدن آن از زیر تأثیر کلام خارجی وجود ندارد. وگرنه گویندگان و مدیران دوبلاژ همان هنرمندانی هستند که در سالهای پیش فیلم‌ها را به آن شیرینی دوبله می‌کردند. این هم یکی از تعارضات جامعه ما است ما مرتب دم از خلاص شدن از تأثیر غرب می‌زنیم، ولی به گویندگان خودمان - که در واقع و بیان زبان در بیان کودکان ما هستند - آن قدر مجال نمی‌دهیم که خودشان را از لحن و تألیف کلام غربی خلاص کنند. در دوبلاژ طبعاً کلام فارسی باید بر حسب حرکت لب و مدت زمان ادا کلام اصلی کم و زیاد بشود تا گفتار به اصطلاح «سینک» از کار در بیاید، ولی هیچ کاهشی و هیچ افزایشی نباید از دامنه طبیعت زبان

فارسی خارج باشد. شما می‌توانید بگویید «من رفتم» به صورت مستقبل حتمی الوقوع، یعنی «به زودی خواهم رفت» یا «دارم می‌رم» یا «دارم راه می‌افتم». البته این اشکال متفاوت تفاوت‌های معنایی باریکی هم با هم دارند، ولی گوینده و مدیر دوبلاژ با این مقدمات زبانی کار می‌کنند و جمله‌ها را بلند و کوتاه می‌کنند. مصالح خرده‌ریزی هم هست مثل «يك» و «كه» و «خب» و غیره که به صورت جا پر کنی می‌شود به کار برد. ولی فرق است میان کسی که مثلاً نقش اینها را در طبیعت زبان فارسی می‌شناسد و از اینها به اقتضای این طبیعت استفاده می‌کند، و کسی که مثلاً می‌نویسد و یا می‌گوید «من به نجارم»، به جای «من نجارم» یا «من نون، پنیر و انگور خوردم» (آن هم احیاناً با فتح واو به جای «من نون و پنیر و انگور خوردم»). اصولاً - مثل این که قبلاً اشاره کردم - این شکل «من رفتم» و نظایرش را شما در زبان ترجمه کمتر می‌بیند علتش هم این است که این شکل بیان خاص زبان فارسی است، یعنی نظیری در زبان انگلیسی - مثلاً - ندارد.

به همین دلیل کمتر مترجمی در موقع در آوردن عبارات خارجی به فارسی به صرافت این اشکال بیان فارسی می‌افتد. در صورتی که بدون اینها زبان فارسی حالت گویا و زنده خودش را از دست می‌دهد.

آیا همه اصطلاحات و تعبیرات خاص زبان فارسی را می‌توان در ترجمه به کار برد؟

نه گمان نمی‌کنم. بسیاری از تعبیرات زبانی ما از فضای فرهنگی خاص جامعه ما بیرون آمده‌اند و طبعاً رنگ این فضا را دارند. مثلاً «دورت بگردم» عبارت خیلی گویایی است، ولی فضا و فرهنگ خاص را مجسم می‌کند. به علاوه، بیان زنانه است، من هیچ وقت این عبارت را از زبان هیچ مردی نشنیده‌ام. بنابراین اگر شما این عبارت را در يك فیلم فرنگی به کار ببرید، طبعاً فضای فرنگی آن فیلم را به هم می‌زنید. اما از طرف دیگر، ممکن است يك وقت شما واقعا بخواهید این فضا را به هم بزنید. ممکن است بخواهید يك فیلمی را به اصطلاح «آداپته» کنید، چنان که بسیاری از داستانها و نمایشنامه‌ها را ممکن است مترجم بخواهد به جای ترجمه دقیق «آداپته» کند. خود من همان طور که گفتم در مورد «همه افتادگان» بکت تا حدی این کار را کرده‌ام، چون به نظرم راه دیگری برای ترجمه این نمایشنامه وجود نداشت. بنابراین به نظر من حکم به منع هیچ اصطلاح و تعبیری نمی‌شود داد. مهم این است که اینها فراموش نشوند، ولی در عین حال کار برد اینها باید آگاهانه باشد.

